

جواد بُرسی پور، بازنشسته نیروی انتظامی، زندگی و خاطراتش را مرور می‌کند

خاکریز جبهه و جبهه خدمت



● ● خیریه خانوادگی

آقا جواد باوردار به اتفاق خواهران و برادر مرحومش باوقف ملک پدری و کمک به نیازمندان، توانسته ارزش‌های انسانی را حفظ کند و به همین دلیل به زندگی خانوادگی و فعالیت‌های خیریه خود افتخار می‌کند. بُرسی پور به خانه پدری اش اشاره می‌کند که سال‌هاست تبدیل به خیریه علی بن ابی طالب (ع) شده است و می‌گوید: پس از فوت پدر و مادر، مدیریت خانه و اموال خانوادگی بر عهده من افتاد؛ از این رو تصمیم به فروش ملک گرفتم. در جریان فروش خانه به مشکلاتی برخوردیم و مجبور شدیم خانه را پس بگیریم. این طور شد که باهمراهی یکی از دوستانم خانه ۷۶ متری پدری را وقف خیریه و کمک به ایتام کردیم.

● ● بازنشستگی و توجه به توصیه پدر

این سروان بازنشسته یاد توصیه‌های پدرش می‌افتد و خبری که در زندگی اش جریان دارد. او تعریف می‌کند: یک روز به پدرم گفتم بیشتر هم خدمتی‌هایم به درجه‌های سرهنگی رسیده‌اند، ولی من نه. او به من گفت هرگز اعتراض نکن، قسمتت همین بوده و باهمین درجه خدمت کن. با اینکه بعد از بازنشستگی متوجه شدم برخی تشویقی‌ها هم به من تعلق گرفته بوده، ولی به موقع ابلاغ نشده است، به صحبت پدرم تکیه کردم. برای همین در دهه ۷۰ در اوج ناباوری توانستم در محله‌ای که به آن علاقه داشتم، خانه‌ای بخرم و از همان زمان آنجا ساکن شوم. او که کوشیده است بیشتر خاطرات سال‌های جبهه و خدمتش را در دفتری ثبت کند، به خاطره حضور حاج صادق آهنگران در جبهه اشاره و بیان می‌کند: دفعه پنجم که به جبهه اعزام شدم، بیست و پنج ساله بودم. در لشکر ۷ ولی عصر (عج)، یک شب حاج صادق آهنگران هم در جمع رزمندگان ما آمده بود. شستم خبردار شد که خبری است. همین طور هم شد؛ عملیات بود. عملیاتی دشوار که سبب شد از جمع هفت هشت نفری دوستان، تنها سه نفر برگردیم. البته یمانده که در نهایت تک و تنها ماندم و همه دوستانم شهید شدند.

● ● در کنار سختی‌ها به خوبی گذشت

فریده رسولی حدود چهار سال می‌شود که شریک زندگی آقای بُرسی پور است. او از شانزده سالگی و سال‌های ابتدایی زندگی اش تعریف می‌کند: بعد از اینکه عقد کردیم، بیشتر از دو ماه بود که از همسر بی‌خبر بودم. آن زمان به دلیل نبود تلفن، باید به مسجد محله مراجعه می‌کردیم و جویای حال رزمندگان می‌شدیم. با این همه، بیشتر روزهایمان بابتی خبری و دلواپسی می‌گذشت. فریده خانم با بیان اینکه وقتی رفت و آمد به جبهه هاتمام شد، انتقالی‌ها از منطقه‌ای به منطقه دیگر شروع شد، می‌گوید: خاطرم هست در «درو»، جایی بین بیرجند و سریش، شب‌ها برق قطع می‌شد و باید گرد سوز روشن می‌کردیم. صبح‌ها که بیدار می‌شدیم، عقرب‌ها را می‌دیدیم که دور و بر چراغ جمع شده‌اند و چاره‌ای جز تحمل نداشتیم. رسولی با قدردانی از مردم خوب ایرانشهر می‌گوید: خاطرم هست در بارداری سوم، این مردم ایرانشهر بودند که به دادم رسیدند. زیرا آقای بُرسی پور به دلیل شرایط شغلی اش ناچار بود دائم در پاسگاه‌ها باشد. روزگاری که سخت بود، ولی به خیر و خوبی گذشت.

● ● حمایت از کودکان رهانده

سروان بازنشسته نیروی انتظامی به سال‌های خدمتش در کمیته انقلاب اسلامی حرم امام رضا (ع) اشاره و بیان می‌کند: از جمله اتفاقات تلخی که آن سال‌ها پیش سرهم با آن روبه رومی شدم، رها کردن نوزادان در حرم بود. فراموش نمی‌کنم یک شب سرد زمستان را که نوزادی را روی برف‌ها پیدا کردم. خودم رفتم بچه را برداشتم و او را به داخل کمیته حرم آوردم. برای تکرار این حادثه‌های تلخ بود که از مادرم خواسته بودم گاهی به حرم بیایم و به این بچه‌ها رسیدگی کند. تقریباً شبی دوسه بچه شیرخوار را در حرم رها می‌کردند. مادرم هم اغلب در حرم حضور داشت و در کنار دیگر خواهان، سرپرستی کودکان بی سرپرست را برای مدتی در حرم بر عهده می‌گرفت.

آقا جواد اضافه می‌کند: ما با مسائل اجتماعی بسیاری روبه رومی شدیم؛ برای همین یک بخش مشاوره برای حمایت از زنان و کودکان ایجاد کردیم که فعالیت‌هایش نه فقط امنیتی، بلکه انسانی و دلسوزانه بود.

● ● سال‌های خدمت در ایرانشهر

بُرسی پور گریزی به سال‌های خدمتش در ایرانشهر می‌زند و اتفاقاتی که توانسته جان سالم از آن‌ها به در برد. او می‌گوید: سال ۷۸، فرمانده حوزه انتظامی بمپور ایرانشهر بودم. به من اطلاع دادند حال پدرم مساعد نیست و باید خودم را فوری به مشهد برسانم. آن زمان سه پسر داشتم و خانواده‌ام هم در ایرانشهر زندگی می‌کردند. همراه خانواده، خیلی شتاب زده ساعت یک بامداد با ماشین شخصی راهی شدیم. حوالی منطقه ریگی، ماشین جوش آورد و ناچار به توقف شدیم؛ در منطقه‌ای که مشهور به حضور اشرار و خطرناک بود. تعریف می‌کنم که چگونه بایاری خداوند از دل خطر عبور کردند. در حالی که اشرار می‌توانستند اتفاقات بدی را برایشان رقم بزنند، «در آن شرایط، یک خودروتویوتا با جمعیت سرنشینان زیاد و مسلح، توقف کرد تا دلیل کنار زدن ما را بپرسد. من در شرایطی که سعی می‌کردم روحیه‌ام را حفظ کنم، به ناچار مشکل را برای آن‌ها شرح دادم. خوشبختانه یکی از سرنشینان آن خودرو، به طور موقت مشکل ماشین را برطرف کرد و ما راه افتادیم. اما پنج شش کیلومتر جلوتر دیدم همان ماشین چپ کرده است. بعد از آن حادثه، در حالی که مابه سلامت به مقصد رسیدیم، با اطلاعی که از پاسگاه گرفتم، متوجه شدم سرنشینان آن ماشین از اشرار بودند.»

● ● خدمت‌های پی‌درپی

بُرسی پور به روزهای نو جوانی اش برمی‌گردد و می‌گوید: مسیر زندگی ام در آن سال‌ها با خدمت و سپس مسئولیت همراه شد. در سال ۱۳۶۱ سه بار به جبهه اعزام شدم و در عملیات‌های فتح‌المبین، بیت المقدس و رمضان حضور داشتم. حضوری که در آخرین عملیات و با اصابت چند ترکش، منجر به ده درصد جانبازی شد. اما جبهه برای بُرسی پور پایان خدمت کردنش به میهن نبود. پس از تجربه جبهه، یکی از دوستانش، حسن محمد رضایی، او را تشویق کرد که به کمیته انقلاب اسلامی بپیوندد. با وجود سختگیری‌های اولیه، بُرسی پور و چند نفر از دوستانش موفق شدند استخدام شوند؛ «اولش ما را پذیرش نکردند. یک نگهبان مسن آنجا بود که وقتی جواب من را شنید که برای چه کاری آمدم، یک لگد به مازد و بیرونمان کرد. با این حال روز بعد دوباره که سه چهار نفری مرا جعه کردیم، خوشبختانه آن نگهبان نبود. ساختمان کمیته ابتدای خیابان پاسداران بود. رفتم طبقه بالا. بخش کارگزینی. آنجا یک روحانی به نام جهادی بود. شناسنامه‌های ما را گرفت و بعد که فامیلی من را دید، پرسید: اسم پدرت حسین است؟ گفتم بله. پدرم از اعضای هیئت امنای مسجد ابوالفضل محمدآباد بود. به غیر از آن همان روحانی به خانه پدری می‌آمد و روضه می‌خواند. این طور شد که با شناختی که از هر چهار نفرمان داشت، استخدام شدیم.» بُرسی پور بعد از آن، یک دوره یک ماهه آموزشی نظامی را گذراند. سپس به واحد کمیته حرم منتقل شد، جایی که از نظر خدمت برایش ایده‌آل بود و وظایف مختلفی از جمله حفاظت شخصیت‌ها و برقراری امنیت حرم بر عهده‌اش بود. این بازنشسته نیروی انتظامی، در سال‌های پس از خدمت در بیگان حفاظت هم، برای بار چهارم و پنجم و هر بار به مدت چهار ماه راهی جبهه شد و در عملیات‌های کربلای ۴ و ۵، مرصاد حضور داشت. خودش می‌گوید: خیلی دنبال زندگی آرام نبودم و در سال‌های خدمتم در کمیته، سپس نیروی انتظامی، جزو اولین داوطلبان برای هر مأموریتی بودم.

